

از دیر باز داد و ستد به عنوان عاملی برای رفع نیازها و احتیاجات انسان در جوامع مختلف وجود داشته، زیرا که انسان از آغاز بوجود آمدنش بادر نظر گرفتن شرایط جوی و توان خود در آموختن نیازهایش، بدین مسئله پی برد، که به انتهایی قادر به برآوردن احتیاجات خود نمی باشد و به همین لحاظ مجبور به برقراری روابط داد و ستد با اطرافیان خود شد. ظاهراً انسانهای اولیه تا قبل از پیدایش پول بصورت تهازری نیازهای خود را رفع می کردند و این رابطه بسیار محدود و بطور ابتدایی صورت می گرفته. با گسترش دامنه خانواده و عدم تکافوی شکار و

رساند که همواره در آنچه زراعت میکنند محصولی مازاد بر احتیاج خود داشته باشند، پیدایش مداوم مازاد بر احتیاج، میزان مبادله بین خانواده ها را افزایش داد و دامنه مبادله را به شهرها گشاند، با گسترش شهرها تجارت نیز کم کم از حالت ابتدایی خود بدر آمده و کم کم بعنوان یک شغل رسمی و حتی منبع درآمد بعضی از جوامع نیز بشمار میرفت بطوریکه مردم فنیقه در ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد با داد و ستد و معاوضه کالا با شهرهای مجاور قسمت عمده در آمد های خود را تامین می نمودند. از این زمان به بعد بود که نیاز بوجود بنادر

مختلف در کنار آنها و مراکز جهت مبادلات تجاری، لازم و ضروری گردید و پی آمد آن تاسیسات و ادارات خاصی که کارشان فقط پرداختن به مسائل تجاری و چگونگی آن بود بوجود آمد. پیدایش ماشینیسیم و صنعت

تا اواخر قرن هجدهم یعنی قبل از انقلاب صنعتی و پیدایش ماشینیسیم تجارت قرنها با آهنگی عادی جریان داشت و تقریباً در تمام دنیا ۸۰٪ جمعیت فعال برای تغذیه کل جمعیت در بخش کشاورزی فعالیت میکردند، اکثر روابط تجاری نیز

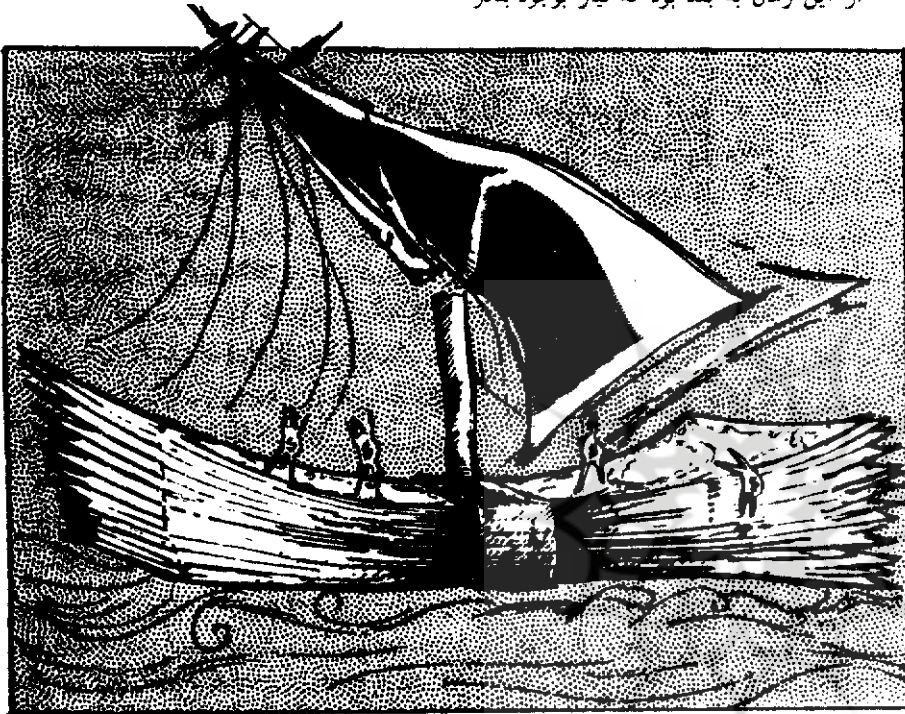
## از راه و ستد

تا

صادرات

و

واردات



در این بخش بطور نسبتاً هماهنگی به لحاظ میزان واردات و صادرات در اقصی نقاط دنیا جریان داشت.

پس از انقلاب صنعتی و پیدایش ماشینیسیم در دنیای غرب تحولی جدید در جهت گسترش داد و ستد و تجارت خارجی در جهان بوجود آمد، زیرا که انقلاب صنعتی به جوامع غربی این امکان را داد که از منابع جدید نیرو (بخار - ذغال - برق - نفت) باوسعت بی سابقه ای بهره برداری کنند، و با بکار انداختن کارخانه های عظیم، پی در پی قدرت تولید خود را بالا ببرند و میزان صادرات خود را به نحوی سابقه ای بازحمت و اتلاف وقت کمتر افزایش دهند، البته این تحول بطور هسان پهنه گیتی را در برنگرفت، بطوریکه در دنیای امروز یک اقلیت خاصی از این سطح قدرت تولیدی برخوردار هستند

**\* تحول صنعتی بطور ناعادلانه پهنه گیتی را فرا گرفته است بطوریکه در دنیای امروز یک اقلیت خاصی از این سطح تولیدی قدرت و رفاه برخوردار هستند و بیش از ۴٪ بشریت هنوز در سطح نازل تولیدات سنتی و کشاورزی که بطور محدود انجام میگردد قرار دارند.**

گیاهان موجود برای تغذیه و پیدایش نیاز امنیت، رابطه مبادله و داد و ستد نه متابه رگهای خونی یک جامعه از اهمیت حیاتی زیادی برخوردار گشت.

تا این دوران رابطه داد و ستد و مبادله بین گروههای انسانی با اینکه روز بروز از اهمیت بیشتری برخوردار میشد در کل، از روندی بسیار بطنی و کند تبعیت می نمود.

**پیدایش زمین زراعت**

پیدایش زمین زراعت، بر تحول و توسعه انسان بعنوان عامل تغذیه یکی از بزرگترین پیوندهای این دوره بود و اثری افزایشی بر روند بطنی داد و ستد گذاشت، پیشرفت زراعت، تنوع محصولات و تقسیم کار، مردمی را که تا قبل از پیدایش زمین فقط در تکاپوی قوت لایموت خود بودند بجایی

و بیش از ۴۰ درصد بشریت هنوز با سطح نازل تولیدات سنتی و کشاورزی که همراه با وابستگی شدید به غرب است بسر می برند.

البته مسئله‌ای که در اینجا بسیار قابل اهمیت می باشد این است که این رشد ناگهانی و بی رویه کشورهای صنعتی پس از قرن نوزدهم همراه و یا حتی مشروط به سلطه نظامی و سیاسی و چپاول ملل مستعمره بود، زیرا که ماشین تولید کالا را به دهها برابر افزایش داده بود، و این وفور بی سابقه کالاهای صادراتی کشاورزی و صنعتی احتیاج به مناطقی داشت که اولاً مواد اولیه و سوخت لازم کارخانجات را تامین کنند و ثانیاً جذب کننده این کالاها باشد و البته تا زمانیکه نواحی مختلف تا حدی خود مایحتاج زندگیشان را از راه تولیدات داخلی فراهم می کردند و روابط تجاری متناسبی با کشورهای دیگر داشتند، جایی برای صدور سرسام آور این نوع کالاها نبود. بدین ترتیب لزوم بدست آوردن بازارهای جهانی جهت عرضه کالاهای مختلف، استفاده از شیوه‌های نظامی و سیاسی را ایجاد نمود، که با نشانند حکام دست نشانده و انجام کودتاهای بی در پی در کشورهای فاقد چرخهای صنعتی تولیدات غذایی و اولیه آنها را از بین برده و باتلیفات وسیع سیاسی خود زمینه را برای ورود کالاهای خود بدان مناطق بازکنند. بدین ترتیب رقابت های سالم بازرگانی که لازمه حیات هر ملت میباشد جای خود را به اقدامات دیپلماتی و نظامی داد و کشورهای مستعمره فقط بصورت تامین کننده مواد اولیه و سوخت و خریدار کالاهای کارخانجات ممالک غرب در آمدند.

نهر و در کتاب کشف هند تصویر گویایی از این رابطه جا برانه خاص بدست میدهد:

«هیچگونه کوششی برای ورود فنون جدید به هندوستان بکار نرفته همه کوششها برای جلوگیری از این امر بکار رفته، بطوریکه رشد اقتصادی هند متوقف گشته و رشته‌های جدید صنعتی زاده نشد در نطفه خفه شده، بدینگونه خلایی بوجود آوردند که جز با وارد کردن تولیدات انگلیسی پر نمی شود این تصویر استعمار معاصر است، هندوستان به مستعمره کشاورزی انگلیس تبدیل شده و اولیه کارخانجات و بازار محصولات او را تامین می کند» این نوع رابطه ناعادلانه تجاری را که فقط منجر به صدور مواد اولیه از جانب کشورهای مستعمره و ورود سرسام آور انواع و اقسام کالاهای ساخته شده غذایی و صنعتی از جانب استعمارگران شده را

**\* کشورهای صنعتی و اقتصادهای مسلط نه تنها با رشد صنعت و افزایش قدرت تولید و صادرات کشورهای کم رشد توافقی ندارد بلکه نفع خویش را در این می بینند که این سرزمین ها همواره مولد مواد خام و اولیه که تبدیلی روی آنها انجام نمی گیرد، باقی بمانند.**

**\* تجارت بین المللی در موقعیت کنونی سهم قابل ملاحظه‌ای از قدرت تولید کشورهای کم رشد را بسود مناطق صنعتی جذب میکند و اقتصاد ناتوان این سرزمین ها پس از پرداخت این سهم است که باید بار زندگی جماعات انبوه و گرسنه را بدوش بکشند.**

**\* کشورهای کم رشد برای گسستن این روابط ناعادلانه باید با بسیج عمومی برای تولید و احیای کشاورزی و صنایع در خدمت آن، با کمترین مقدار واردات بوسیله برقراری تعرفه های گمرکی، خود را از رابطه معادلات اقتصاد جهانی بیرون بکشند.**

میتوانیم در اکثر نقاط دنیا بوضوح ببینیم.

نکته دیگر که در اینجا قابل توجه است این است که قدرت های بزرگ اقتصادی و مراکز صنعتی همواره از تشر دانش فن و پیشرفت های جدید به مستعمرات و مناطق فاقد چرخهای سنتی جلوگیری می کنند، زیرا که افزایش قدرت تولید در این مناطق رقیبان تازه نفسی برای صادرات آنها فراهم می آورد. هانری پره مدافع اورپای ثروتمند در بیان این نظریه میگوید:

«اروپا در صورتی میتواند به زندگی خود ادامه بدهد که کارگاه جهان باقی بماند، برای غرب لازم است که مواد اولیه ای که خود ندارد وارد کند و در مقابل برایش ضروری است که فرآورده های صنعتی و خدماتی خود را به بهانه کمک به دنیای سوم بفروشد. غرب هیچ دلیلی ندارد که رقیبان تازه ای برای کالاهای صادراتی خود بوجود آورد، از صادرات خویش بکاهد و کسری موازنه تجاری و موازنه حسابهای خود را روزافزون کند، شاید این کار وسیله ای برای هم سطح کردن درآمد کشورهای غنی با درآمد کشورهای فقیر باشد، ولی بعید به نظر می رسد که اروپائیان در راهی گام نهند که برای آنها در حکم خودکشی است.»

کشورهای صنعتی و اقتصادهای مسلط نه تنها همانگونه که این مدافع قدرت های صنعتی بصراحت میگوید، با رشد صنعت و بی آمدن افزایش قدرت تولید و خودکفایی و افزایش صادرات در سرزمین های عقب مانده، توافقی ندارند، بلکه نفع خویش را در این می بیند که کشورهای کم رشد همچنان مولد مواد خام و اولیه باقی بمانند در صورتی که قدرت تولید در این رشته ها بسیار نازل است و فقط رشد صنعتی است که می تواند قدرت تولید را سریعاً بالا ببرد.

علاوه بر این کیفیت روابط تجاری کنونی بین کشورهای صنعتی و غیرصنعتی بزیان دائم کشورهای اخیر عمل می کند، زیرا کاهش مداوم قیمت بازارهای جهانی محصولات خام و کشاورزی در برابر افزایش نسبی قیمت محصولات صنعتی سبب میشود که همه ساله سهم بیشتری از تولید و قدرت تولید ضعیف این سرزمین ها به کشورهای صنعتی انتقال یابد (۱) و بالتبع نتیجه تجارت بین المللی سهم قابل ملاحظه ای از قدرت تولید کشورهای کم رشد را بسود مناطق صنعتی جذب می کند و اقتصاد ناتوان این سرزمین ها پس از پرداخت این سهم است

بقیه در صفحه ۶۸

## هدف از آفرینش

«ولقد گرمانی آدم» یعنی ما با همه توان و قدرتمان برای کرامت بشر تلاش کردیم. یک وقت کرامت و بزرگی یک انسان را یک انسان می خواهد پدید بیاورد، یک وقت کرامت یک انسان را مردم یک شهر یا مردم روی زمین می خواهند پدید بیاورند، یک وقت خدا با قدرت فرشتگان می خواهد به آدم کرامت بدهد. یک وقت خدای گوید نه، ما با همه قدرتمان (با قدرت ملائکه) در باهامان، دشنامان، کهنکسایمان، موجودات زنده‌امان و هر چه بذهن شما نیاید) تلاش کردیم که به آدم کرامت و عظمت بدهیم. با طمی مراتب در آفات قرآن آنجایی که یک چیزی را خدا به عنوان «ما» می گوید فری دارد یا آنجایی که با عنوان «من» می گوید. آنجایی که با عنوان «ما» می گوید، می خواهد بگوید که ما همه قدریها را برای این مطلب بکار گرفتیم.

اینکه در سوره بقره آمده است که بناست انسان خليفة الله باشد.

«واذ قال ربك انزلنا آية ابي جعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء و نحن نسيح بجمدك و نقديس لك قال اني اعلم ما لا تعلمون»

او (انسان) بناست دادگر الله باشد، او بناست متخلق به اخلاق خداوند باشد و دیگران با دین او خدا را بشناسند و با اخلاق او به افعال خداوند به بزرگواریهای خداوند، به عمل خداوند، به غضب خداوند و به علم خداوند آشنا شوند. یک آیه دینی اینجوری شد می شود خليفة الله، یعنی مردم با دین او متوجه رحم آفریننده‌اش می شوند، با دین او متوجه عدل، غضب و علم خدا می شوند.

«تخلقوا بأخلاق الله»

این آدمی که می گوید «سبحان الله» خدا منزه است، تلاش می کند فقط زبانش گوید بلکه خودش را هم از همه عیوب منزه می کند، این می شود خليفة الله، آدمی که خداگونه حرکت می کند یعنی در بعد صفات و افعال خداوند و کمالات خداوند، اینها امتیازات بشر است. برای چی؟ «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» فقط برای عبادت و بندگی.

آخرین مرحله کمال یک انسان بندگی خداست و بالاتر از آن مرتبه‌ای برای او متصور نیست، تا انسانی بنده خدا نشود به شهادت نمی رسد.

ما نمی توانیم بگوئیم یکی شهید شده است اما بنده خدا بوده. انسان تا به آخرین مرحله انسانیت یعنی مرحله عبودیت نرسد، نمی تواند به مرحله شهادت برسد چون شهادت مرحله والایی است. شما وقتی قرآن را نگاه کنید در دو آیه اول سوره های اسراء و فرقان دو امتیاز برای پیغمبر ذکر کرده است، یکی معراج دوم اینکه قرآن را برای پیغمبر فرستاده است. اما این دو امتیاز به حساب بندگی اش است.

«سبحان الذي أسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الأقصى»  
«تبارك الذي نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا»

اینکه می بیند پیغمبر، پیغمبر حق شده چون بنده خدا بوده، اینکه می بیند پیغمبر امتیاز دارد و معراج است. چون بنده خدا بوده، آقای... می گوید تعلیق حکم به وصف مشکل علیه است اما اینجا بالاتر از شعار است اینجا تقریبا می شود گفت دلالت صریح بر غیبت دارد چون بنده است. بندگی یعنی چه و چه جویری بشویم که بنده باشیم؟

بندگی یعنی از خودمان برای دین و مذهب ما به نگذاریم. یعنی چه؟ یعنی خودمان دین ساز نشویم. فکر خودمان را بر قوانین اسلام تحصیل نکنیم، قوانین اسلام را در قالب فکرمان ببریم که با قالب فکرمان متعینش کند و بعد به خورد جامعه بدهیم. این همان مطلب التقاطی می شود. مادلمان می خواهد قانون فلان نباشد. مثلا دلمان می خواهد دست دزد قطع نشود، حالا یک کاری بکنیم که قانون مسلم اسلام و قرآن را یک جویری توجیهش بکنیم و برگردانیم به اینکه دست دزد نباید قطع شود. بگوئیم اینکه قرآن گفته دست دزد را باید قطع کنید یعنی جلو فقرش را بگیرد.

«والسارق و السارقة فاقطعوا أيديهما جزاء بما كسبا»

آیت الله شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه در یکی از سخنرانیها می گوید: بعضیها این داستان طبرابابیل را که معنا میکردند می گفتند که یک

انقلابی در حجاز انجام گرفت، فشار اقتصادی روی مردم فشار آورد و مردم محروم حرکت کردند و مثل شاهینهایی که به کبوترها حمله می کنند، اینها حمله کردند و سرمایه دارها را از پا در آوردند. خوب آدم وقتی توجیه می کند اینجوری می شود، می گوید طبرابابیل و داستان اسحباب فیل نه، بلکه سرمایه دارها جنایت کردند و مردم محروم پا شدند و حرکت کردند و آنها را از پا در آوردند.

دادوستد.....

که باید باز زندگی جماعات انبوه و گرسنه را بدوش بکشند.

بدین ترتیب بازرگانی خارجی که لازمه حیات هرملتی میباشد در موقعیت کنونی بصورت وسیله ای برای گرفتن حیات ملت های زیرسلطه درآمده و تمام روابط حاکم بر آن برای زیرسلطه کشیدن ملل مستضعف و تاراج نمودن منابع طبیعی آنها پی ریزی شده، حال دیگر سرسخت ترین طرفداران نظریه عام وجهانشمول بودن تقسیم کار بین المللی، قبول دارند که همه مناطق و کشورهای دنیا از توسعه و گسترش مبادلات بین المللی بهره مساوی نبرده اند و تجارت بین المللی در عین حال که بر ثروت و رفاه کشورهای صنعتی افزوده، کشورهای کم رشد را به عدم تعادلی و خیم و مزمن گرفتار ساخته.

در پی بروز این مشکلات در کشورهای جهان سوم در سال ۱۹۵۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد با فشار زیاد کشورهای غیر صنعتی قطعنامه ای صادر کرد که قیمت مواد اولیه محصولات کشاورزی باید بر مبنای درست و عادلانه تعیین شود تا امکانات سرمایه گذاری برای رشد اقتصادی کشورهای عقب مانده فراهم آید و بین قیمت محصولات اولیه و محصولات صنعتی در بازار جهانی رابطه ای عادلانه پدید آید، این قطعنامه به علت حق و توی معدودی از کشورهای صنعتی در سازمان ملل علی رقم موافقت و پافشاری اکثریت اعضاء کشورهای کم رشد مورد تأیید قرار نگرفت و تجارت بین المللی همچنان بزیان کشورهای کم رشد ادامه یافت، ۱۲ سال بعد وقتی که کنفرانس سازمان ملل درباره رشد و تجارت در ژنو منعقد شد کشورهای زیرسلطه بدون عبرت گرفتن از نتیجه اجلاس پیشین با شرکت در آن کنفرانس امیدوار بودند

که نتایج مثبتی بدست آید، ولی همانطور که انتظار میرفت، نمایندگان کشورهای استعمارگر که خود باعث فلاکت اقتصادی کشورهای مستعمره بودند حتی حاضر نشدند که مشکلات تجاری کشورهای کم رشد و خاصه تغییر رابطه مبادله را بریزان این کشورها مورد تأیید قرار دهند، و حتی هنگامیکه راث بافشاری کشورهای عقب مانده این حقیقت مورد تأیید قرار گرفت، سازمان ملل که در نهایت حامی منافع آنها بود از توصیه پافراتر نتها.

تمامی این دلایل و شواهد نمایانگر این واقعیت تلخ میباشد که روابط فعلی حاکم بر بازارگانی جهانی، کشورهای زیر سلطه را در لایای چرخهای صنعتی خرد می کند و تمامی سازمانهای بین المللی نیز که در ظاهر داعیه دفاع از حقوق ملتها را دارند، در نهایت تأمین کننده منافع و اهداف شوم تجارت خارجی به نفع کشورهای صنعتی می باشند. در چنین وضعی جوامع کم رشد ناگزیرند کوششهای شدیدی برای پایان دادن به تبعیت اقتصادی و سیاسی و تغییر جهت اقتصاد ناسالم خویش بکار ببرند و برای گسستن و پاره کردن این روابط ناعادلانه با بسیج عمومی برای تولید و احیای کشاورزی و صنایع در خدمت آن، با کمترین میزان واردات بوسیله برقراری تعرفه های گمرکی، خود را از رابطه معادلات اقتصاد جهانی بیرون بکشند و از حل شدن بیشتر خودشان در سیستم استکبار جهانی و همچنین روابط استعماری تحدید شده بر تجارت ممانعت به عمل آورند و در این کوشش نیز همچنانکه بارها تجربه شده است باید پیش از آنکه بیاری دنیای صنعتی و نیمه صنعتی چشم امید داشته باشند، از نیروها و امکانات و منابع طبیعی و انسانی خویش مددگیرند و این مهم نیز امکان پذیر نیست مگر با آگاهی ملت‌های تلاش و کوششی که شاید بیشتر از دهها سال بطول بیانجامد.

والسلام

پاورقی (۱)

زیرا صادرات مواد خام و تبدیل شده کشاورزی و طبیعی مانند نفت، پنبه و کتانچو... به کشورهای صنعتی ارزش افزوده ای را که کشورهای کم رشد براحتی میتوانند آنرا بدست آورند بطور صعودی بواسطه کار روی آن مواد و تنوع و تکثیر کالاهای مختلف و در نتیجه صادرات آنها به همان کشورها بطور سیل آسا وارد کشورهای استعمارگر میکند و هرچه میزان تولیدات مواد خام بیشتر باشد، ارزش افزوده آن برای ممالک صنعتی بیشتر است.

## کافر ....

شده) ص ۱۱۸ جلد اول نیز اینطور می خوانیم: «العاشر (دهم از نجاسات) الکافر و هومن انتحل غیر الاسلام او انتحله و جحد ما یعلم من الذین ضرورتا بحیث یرجع جحوده الی افکار الرساله او تکذیب النبی صلی الله علیه و آله...» اما مرحوم آیت الله حکیم از کسانی بود که فتوا به طهارت اهل کتاب داد.

- مصداق پنجم کفر کسی است که منکر نبوت عامه باشد یعنی با قبول خداوند معتقد باشد ارسال پیامبر ضرورت ندارد یا امکان ندارد.

مرحوم استاد شهید مطهری در داستان راستان ضمن نقل داستان ابواسحاق صابی و سیدرضی میگوید: صابی مذهبها منکر نبوت عامه هستند. کفر این افراد با توجه به کفر منکر نبوت خاصه بطریق اولی ثابت است و نیاز به استدلال ندارد. انکار نبوت عامه هم گاهی مطلق است و گاهی شخص توجیهاتی نسبت به ضوابط نبوت می کند که منتهی به انکار آن - بطریق مورد نظر قرآن - میشود. برای مثال یکی از اساتید جامعه شناسی که فعلا استاد ممتاز و بازنشسته و در قید حیات است در کلاس ضمن احترام دائمی و جدی که به پیامبر و خاندانش قائل بودمی گفت آن حضرت قطعاً ادعای نبوت خود صادق بود، در حالی که خود استاد در آن زمان منکر اصل خدا بود چه رسد به نبوت عامه و خاصه، و منظور ایشان این بود که انسان ممکن است به حدی از اعتلای درونی برسد که احساس کند پیامی برای جامعه خود دارد و حد اعلای آن احساس پیامبری بصورت نزول وحی است.

اینگونه توجیهات نیز در واقع مساوی با انکار نبوت عامه و مستلزم کفر است. کسروی هم شاید بکنوع پیامبری غیر متکی به وحی برای خود قائل بود.

از آیات قرآن، تا آنجا که من یافته‌ام، بیش از این پنج مصداق قطعی برای کافر بر نمی آید. البته علمای فقه و اصول بر اساس سرایت دادن ملاک حکم یا باصطلاح تنفیح مناهات منکر ضروری را هم کافر می دانند، یعنی اینکه شخصی چیزی را که قطعاً جزء فروع دین است منکر شود بطوری که انکار آن بازگشت به انکار رسالت یا مبدء یا معاد بکند.

برای مثال نماز را در دین منکر شود یا اصل ولایت اولی الامر اصل ولایت فقیه (نه حدود آنرا) که ضروری اسلام است منکر شود، شاید انکار متن قرآن و سندیت آن که در آیه فوق ملاحظه شد نیز از قبیل انکار ضروری باشد. البته تا اینجا هنوز به روایات مراجعه نکرده ایم و به تفاوت‌های مشرک و مرتد و کافر هم نپرداخته ایم. اگر فرصت باشد به روایات مراجعه کنیم جای بحث بیشتری خواهد بود برای مثال در مورد کسی که مبدءاً و معادراً نمی پذیرد و شرک هم نمی آورد و نیز درباره منکر نبوت خاصه بخصوص از اهل کتاب هنوز میتوان صحبت کرد، مورد مهم دیگر که قابل توجه است، انسان بی طرف غیر معاند است که نه تصدیق به اصول سه گانه دین می کند و نه منکر آنها میشود، اعم از اینکه در حال تحقیق باشد یا نباشد. مورد خاص دیگر که مهم است شخصی است که دین دارد و حتی موحد است ولی دین او غیر از ادیان چهارگانه است. اما از نظر حکم شرعی و فتوا واضح است که ایندو مورد با توجه به اینکه حدوسط میان مسلمان و کافر، یعنی نه مسلمان و نه کافر یا هم مسلمان و هم کافر نداریم، در ردیف کفار قرار می گیرند، و در فتوای امام بود که «شک کننده هم کافر است»

البته بحث در کلمه نداریم زیرا امکنت کسی کلمه کفر را با یک معنی نسبی لحاظ کند. در مواردی به مرتکب گناه کبیره هم در روایات، اطلاق کافر شده است ولی بطور مسلم این یک معنی مجازی است و کفر و اسلام نسبی نمی توانند ملاک احکام قطعی باشند. بر هر یک از دو عنوان «مسلم و کافر» احکامی قطعی بار میشود و مثل طهارت و نجاست، حلیت و حرمت معامله، صحت و بطلان ازدواج و غیره و این احکام نمی توانند بر موضوعات نسبی و کش دار بار شوند. موضوع حکم باصطلاح باید صریح و منجز باشد. میشود گفت نسبتاً مسلمان و نسبتاً کافر و معنی آنرا هم می فهمیم ولی نمیشود گفت نسبتاً پاک، نسبتاً نجس، یا این معامله، نسبتاً صحیح و نسبتاً باطل است. به اینجا که میرسیم ناچاریم مرز را مشخص کنیم و به مصداق قطعی مؤمن و کافر برسیم. تا اینجا پاسخ سوال اول یعنی «کافر کیست» تمام شد.